

فلسفه

یادبود سه فیلسوف تحلیلی تازه در گذشته

دکتر علی پایا

چکیده:

طی سال ۲۰۰۱ میلادی و نیز در فاصله چند روز به آغاز این سال، سه تن از چهره‌های سرشناس در حوزه فلسفه تحلیلی، یعنی ویلارد ون اورمن کوااین، خاتم الیزابت آنسکومب، و دیوید لوئیس، چشم از جهان فرو بستند. این سه تن هر یک در قلمرو تخصصی خویش، تاثیراتی چشمگیر بر تحولات در درون و بیرون حوزه فلسفه تحلیلی بر جای گذارده‌اند. در سه متن مختصری که در پی می‌آید، کوشش شده تا در نهایت ایجاز چشم‌اندازی کلی از مهمترین آموزه‌های فلسفی این سه متفکر ارائه شود.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پروفسور ویلارد ون اورمان کواین ۱۹۰۸-۲۰۰۰
 ویلارد ون اورمان کواین که Willard Van Orman Quine در حلقه دوستان به سادگی ون Van نامیده می‌شد در خانواده‌ای متوسط چشم به جهان گشود. پدر کواین مهندس بود و علاقه به مسائل علمی را در جوانترین فرزند خود تقویت کرد. مادر کواین معلمه بود روح پرشگری و شیفتگی به مسائل فلسفی را در او دامن زد. کواین از برادر بزرگتر خود نیز ظرافتهای پراگماتیسم را که بخشی از فرهنگ عمومی را در آمریکا تشکیل می‌دهد به نحو عملی فراگرفت: برادر کواین نسخه‌ای از کتاب پراگماتیسم ویلیام جیمز را در سالهایی که او در دبیرستان درس می‌خواند به او هدیه داد.
 کواین دوره لیسانس و فوق لیسانس را در کالج اوبرلین oberlin college به پایان برد و موفق به دریافت بورس تحصیلی از دانشگاه هاروارد شد و تحت نظارت مستقیم آلفرد نورث وایتهد فیلسوف سرشناس انگلیسی که در آمریکا رحل اقامت افکنده بود رساله دکتری خود را در ظرف دو سال، در ۱۹۳۲ به پایان آورد. در همین ایام او با برتراند راسل که برای یک نیمسال تحصیلی به هاروارد آمده بود آشنا شد و از آن پس ارتباط خود را از طریق نامه نگاری با وی برقرار نگاه داشت. کواین سال

بعد با استفاده از بورس مطالعاتی دیگر به اتفاق همسر خود که بتازگی با وی ازدواج کرده بود به اروپا سفر کرد و با اعضای حلقه وین از جمله فیلیپ فرانک، موریتس شلیک، کورت گودل، آلفرد آیر، آلفرد تارسکی، دیدار کرد و در پراگ در درسهای کارنپ حاضر شد و به گفته خود در سلک حواریون سرسخت وی جای گرفت.

کواین و همسرش به شیوه‌ای مقتصدانه با استفاده از مبلغ اندکی که به عنوان بورس در اختیار داشت، از بسیاری از کشورهای اروپایی دیدار کردند زمانی که به آمریکا بازگشتند هنوز حدود ۷ دلار از مبلغ اولیه را در اختیار داشتند. کواین رساله دکتری خود را با اندک تغییری در همان سال ۱۹۳۳ با عنوان یک نظام منطقی A System of Logistics به چاپ رساند و به عنوان یک محقق جوان در هاروارد مشغول به کار شد. یکی از مهمترین مقالات وی در این دوره و به سال ۱۹۳۷ با عنوان «مبانی جدید منطقی ریاضی New Foundations for Set Theory» در ماهنامه ریاضی آمریکا انتشار یافت. کواین در این مقاله یک نظام غیر مالوف از نظریه مجموعه‌ها موسوم به نظریه نوینیا مجموعه‌ها NF Set Theory پیشنهاد کرد که دو حرف اختصاری

N و F از واژه‌های به کار رفته شده در عنوان مقاله اخذ شده بود. کواین هیچ مدلی برای این نظریه ارائه نکرد و سازگار بودن سیستم را نیز به اثبات نرساند و همین امر تا مدتی توجه منطق‌دانان را به نظریه پیشنهادی وی جلب کرد.

در سال ۱۹۳۶ کواین به عنوان مربی در گروه فلسفه دانشگاه هاروارد مشغول به کار شد و تدریس منطق ریاضی، نظریه مجموعه‌ها و منطق عمومی اشتغال ورزید. در سال ۱۹۴۰ کارنپ و تارسکی به هاروارد آمدند و بحثهای دامنه داری میان آن دو و کواین درباره پوزیتیویسم منطق درگرفت. در سال ۱۹۴۱ کواین به رتبه استادیاری رسید اما اندکی بعد و با ورود آمریکا در دومین جنگ جهانی به خدمت سربازی رفت و در بخش کشف رمز نیروی دریایی، به گروهی پیوست که در تلاش بودند نحوه عمل ماشین رمز کننده آلمانها موسوم به انیگما Enigma را کشف کنند.

کواین در سال ۱۹۴۵ از هسر اول خود که دو دختر از او داشت جدا شد و سه سال بعد در زمانی که به مرتبه استادی ارتقا پیدا کرده بود مجددا ازدواج کرد و صاحب یک پسر و یک دختر شد. او طی سال تحصیلی ۱۹۵۳-۱۹۵۴ به انگلستان سفر کرد و در دانشگاه آکسفورد به

تحقیق و تدریس پرداخت و در همین دوران کتاب اثر گذار از یک دیدگاه منطقی From A Logical point of View را منتشر ساخت که مجموعه برخی از مقالاتی بود که پیشتر به چاپ رسانده بود. کواین در مقالات این مجموعه با بهره گیری از رهیافت‌های پراگماتیستی در سنت فلسفی آمریکا، به بسط و تکمیل و در عین حال نقد دیدگاههای تجربه گرایان منطقی / پوزیتیویستهای منطقی پرداخته بود.

از جمله مقاله‌های مهم این مجموعه «دو امر جزمی تجربه گرایی» بود که در آن کواین دیدگاههای رایج در میان تجربه گرایان منطقی / پوزیتیویستهای منطقی را در باب معنا، صدق، و معرفت مورد چالش قرار داده بود و تاکید کرده بود که مرز مشخصی میان قضایای تحلیلی و تالیفی وجود ندارد و گزاره‌های ریاضیات و منطق نیز نظیر گزاره‌های علوم تجربی در پرتو تجربه های حسی در معرض تجدید نظر قرار می‌گیرند. او به این ترتیب تفاوت میان حقایق ضروری (به تعبیر پوزیتیویستها) و حقایق امکانی را منکر شد. کواین همچنین رهیافت فروکاهانه و تحویل گرایانه پوزیتیویستهای منطقی را که سعی کوشیدند کلیه قضایای معنادار را به ساختهای منطقیی تحویل کنند که مستقیا به

تجربه حسی بیواسطه ارجاع می‌دادند مورد انتقاد قرار داد و مدعی شد که در درون هر شبکه بهم پیوسته از قضایا و گزاره‌ها می‌توان، به شرط اِعمال تغییرات اساسی در بخشهای دیگر شبکه، هر گزاره دلخواه را صادق به شمار آورد. کواین متذکر شد که همه آنچه که معرفت یسا نظام باور نامیده می‌شود و در قالب مجموعه‌ای متشکل از شمار زیادی گزاره درباره امور مختلف تجلی یافته، یک بر ساخته بشری است که تنها در نواحی مرزی با تجربه در تماس مستقیم است و افراد می‌توانند بر اساس تجارب خود، تغییرات مختلفی را در بخشهای گوناگون نظام باور خویش بوجود آورند. گزاره‌هایی که عالم را برای ما توصیف می‌کنند، محفوف در نظریه‌ها theory-laden هستند و تنها در درون شبکه‌های نظری جایگاه خود را باز می‌یابند.

در حوزه معرفت‌شناسی، کواین رهیافت تازه‌ای را تحت عنوان «تحویل شناخت‌شناسی به قلمرو علوم طبیعی Naturalized Epistemology» پیشنهاد کرد و مدعی شد فلسفه هیچ نوع روش یا ابزاری که در اختیار علوم طبیعی نباشند در اختیار ندارد. او بخصوص منکر نظری بود که وظیفه فلسفه را تحلیل منطقی گزاره‌ها می‌دانست و آن را مشابه تحلیل امور مرکب به وسیله شیمی‌دانان به شمار

می‌آورد. به اعتقاد کواین، فلسفه نه مبانی علوم تجربی را فراهم می‌آورد و نه واژگان و مفاهیم مورد استفاده دانشمندان و نه ابزار منطقی برای کاوشهای آنان را. در نظر او فلسفه بخشی از یک برنامه تحقیقاتی گسترده‌تر برای شناخت عالم به شمار می‌آید و تنها نقش موجه معرفت‌شناسی عبارت بود از توصیف نحوه کسب معرفت علمی از رهگذر پرداختن به انواع معینی از پرسشهای نظری درباره معرفت، بینه، و معنا، و البته این نوع کاوش در ارتباط تنگاتنگ با علوم تجربی و نتایج به دست آمده از آنها به انجام می‌رسید.

کواین زمانی اظهار داشته بود که دو دسته از افراد استاد فلسفه می‌شوند. یک دسته آنان که به تاریخ فلسفه علاقه‌مندند و دسته دیگر آنانکه به فلسفه علاقه دارند. هنگامی که همکارانش در هاروارد کوشیدند او را به تدریس تاریخ فلسفه و ادار سازند او مقاومت ورزید و در تنها موردی که به تدریس آراء هیوم مبادرت کرد در زندگینامه خویش دوران عمر من (۱۹۸۵) متذکر شد: «مشخص ساختن اینکه هیوم چه می‌اندیشید و انتقال آن به دانشجویان، از مشخص ساختن آنکه حقیقت چیست و انتقال آن به دانشجویان به مراتب جاذبه کمتری دارد.» این نکته یادآور نکته مشابهی است که

کارنپ زمانی که از او خواسته بودند تدریس اندیشه‌های افلاطون را عهده‌دار شود متذکر شده بود: «من افلاطون درس نخواهم داد. من چیزی جز حقیقت تدریس نخواهم کرد.»

کواين عليرغم مواضع سرسختانه‌اش در خصوص جای دادن فلسفه در چارچوب کلی آنچه که او معرفت علمی یا تجربی درباره عالم محسوب می‌کرد، در آخرین دهه عمر خویش و با انتشار کتابهایی مانند در جستجوی حقیقت (۱۹۹۰)، و از محرکهای حسی تا علم تجربی (۱۹۹۵) تا اندازه‌ای این دیدگاه افراطی را تعدیل کرد و به این نکته اذعان کرد کاوشهای فلسفی از منظری بالاتر از منظر علوم مرتبه اول به انجام می‌رسد. این تعدیل تا اندازه‌ای نظیر تعدیلی بود که کواين در رهیافت کل‌گرایانه holistic اولیه‌اش اعمال کرد. در روایت اولیه از هولیسیم، کواين قائل بود که همه گزاره‌های درون شبکه‌های باور، خواه آنها که در تماس مستقیم با تجربه حسی قرار دارند (نظیر گزاره‌هایی که مشاهدات مستقیم حسی را بیان می‌دارند) و خواه آنها که در مرکز شبکه یعنی در دورترین فاصله تا تحولات تجربی جای دارند (نظیر اساسی‌ترین گزاره‌های منطق از جمله اصل عدم تناقض) در برخورد با تجربه بیرونی قابل تغییرند. او در رهیافت تمامگرایانه

(هولیسیتیک) معتدل خود روایتی از استره اوکام را نصب العین قرار داد: «حداکثر تلاش برای اعمال حداقل جرح و تعدیلهای در شبکه‌های باور»

پرسش اصلی کواين در مقام یک فیلسوف تجربه‌گر آن بود که «ما چگونه با استفاده از داده‌های حسی موفق به بر ساختن نظریه‌های جسمامعی درباره واقعیت و عالم فیزیکی می‌شویم؟» او به شیوه فیلسوفان زبان این پرسش را بدین صورت باز تقریر کرد که «ما چگونه می‌توانیم درباره عالم سخن بگوئیم؟» و مدعی شد که هر آنچه که آدمی درباره عالم می‌داند در چارچوب زبان جای گرفته و هر نظریه معرفت‌شناسانه‌ای متکی به یک نظریه درباره زبان است. کواين به اعتبار اهمیت محوری که برای فلسفه زبان قائل بود، بررسیهای جامعی را در خصوص مفاهیمی مانند معنا، مصداق، دلالت و ارجاع، ترجمه پذیری، تحویل بحثهای وجود‌شناسانه (متافیزیکی) به بحثهای زبان‌شناسانه (عروج معنانشناسانه)، و جنبه‌های پراگماتیستی ساختهای زبانی به انجام رساند.

کواين به زبان به عنوان امری اجتماعی نظر می‌کرد و به اقتضای استاد خود کارنپ، به مساله انتقال مفاهیم از طریق اصوات یا علائم و نمادها

ذهن، معرفت شناسی، فلسفه علم، و حتی متافیزیک تاثیرات چشمگیری برجای گذارد. آموزه مشهوری که او با الهام از فیزیکدان - فیلسوف علم مشهور فرانسوی پی‌یر دوتم پیشنهاد کرده بود و در ادبیات فلسفی به تن در دست جامعه‌شناسان و محققانی که در عرصه علوم اجتماعی و انسانی فعالیت می‌کردند بدل شد.

به اعتقاد کواین در درون یک شبکه از باورها که در قالب گزاره‌ها بیان می‌شوند هیچ آزمون قاطعی برای نشان دادن این نکته که چه زمان توسل به تجربه متوقف می‌شود و توسل به روابط معنایی آغاز می‌شود وجود ندارد. نمی‌توان حقایق به صورت قطعی در قالب حقایق یقینی و حقایق امکانی طبقه بندی کرد و همواره طیفی از باورها وجود دارد و می‌توان در برخورد با تجربه‌های نقض‌کننده، باورهایی را به دلخواه و بر مبنای توافق محفوظ نگاه داشت و باورهایی را تغییر داد.

در حوزه کاوشهای وجود شناسانه کواین به قاعده «الشی ما لا یوصف لم یوجد no entity without identity» قائل بود و تاکید داشت که زمانی که کسی از اشیا سخن به میان می‌آورد می‌باید معیارهای دقیق برای مشخص ساختن

توجه بسیار داشت. او به تدریج معتقد شد که در کنار این جنبه‌های فیزیکی یک جنبه ذهنی غیر قابل تحویل به جنبه‌های فیزیکی نیز وجود دارد. کواین خود در این زمینه یادآور شده «آگاهی در نظر من یک امر اسرار آمیز و رازگونه است، و نه چیزی در خور طرد کردن. ما می‌دانیم که آگاه بودن چگونه است، اما نمی‌دانیم چگونه این امر را در قالب اصطلاحات علمی رضایت بخش بیان کنیم.» او بخصوص در سالهای آخر عمر بر استفاده از اصل «همدلی empathy» برای درک آنچه در ذهن و ضمیر دیگری می‌گذرد تاکید کرد. او نظیر فیلسوف تحلیلی پرآوازه دیگری که از نسل خود وی به شمار می‌آمد و برایش احترام عمیق قائل بود، یعنی کارل پوپر، اعتقاد داشت برای درک اذهان دیگران چاره‌ای جز این نیست که فرضیه‌هایی را در خصوص آنچه آنان می‌اندیشند تدوین کنیم و آنگاه به بررسی تجربی این فرضیه‌ها پردازیم. به این ترتیب اصل همدلی کواین، علیرغم، هاله معنایی غیر عینی اطراف آن، احیاناً به شیوه پیشنهادی پوپر موسوم به «منطق موقعیت» نزدیکتر است تا شیوه‌های شناخت سوبژکتیو.

کواین در بسیاری از عرصه‌های فلسفه تحلیلی از جمله فلسفه زبان، فلسفه منطق، فلسفه

شمار کتابهای انتشار یافته از کواین به ۲۲ جلد بالغ می‌شود که برخی از آنها به دهها زبان مختلف ترجمه و نشر شده‌اند. او همچنین در طول عمر دراز خود موفق به دریافت شمار زیادی از جوایز آکادمیک شد و به عضویت برخی از مهمترین مراکز پژوهشهای بین المللی پذیرفته شد.

کواین تا آخر عمر از کامپیوتر استفاده نکرد و همه کتابهای خود را با همان ماشین تحریر رمینگتن ساخت ۱۹۲۷ که رساله دکتری خود را به کمک آن تایپ کرده بود، آماده ساخت. اما به منظور تحریر نمادهای خاص منطق ریاضی تغییری در این ماشین داده شده بود. با اینهمه نتایج یکی از کاوشهای کواین و یکی از همکارانش اکنون در تئوری رایانه‌ها به عنوان یک ابزار نظری مورد استفاده قرار دارد. این نتیجه اصل کواین - مک کلاسیکی - Quine - McCluskey Principle نام دارد و مربوط است به پایانه‌های کامپیوتری که به صورت سری به یکدیگر متصلند. این اصل با ساده کردن گامهای منطق در انجام محاسبات، کار نوشتن برنامه‌های کامپیوتری را آسانتر می‌سازد.

به سبک اغلب فلاسفه تحلیلی نامبردار، کواین بانثری روشن و دقیق و تامل برانگیز و

آنها ارائه دهد. یک معیار پیشنهادی در این زمینه، از نظر کواین، توصیف آن در قالب یک نظام منطقی (منطق محمولات مرتبه اول) با استفاده از نظریه وصفهای خاص برتراند راسل است. کواین در این زمینه در مقاله مشهور خود «در باب آنچه هست» تاکید کرد: «بودن معادل است با مقدار یک متغیر بودن to be is to be the value of a variable». به این ترتیب کواین نظر کسانی را که صرف نامیدن اشیاء را دلیل بر موجود بودن آنها عنوان می‌کردند، رد کرد.

برخی از برجسته‌ترین فلاسفه تحلیلی قرن بیستم از جمله دانلد دیویدسن از جمله شاگردان مستقیم کواین به شمار می‌روند که به شیوه‌های متفاوت از آموزه‌های او بهره گرفته‌اند و کوشیده‌اند تا این آموزه‌ها را در راستاهای مختلف بسط دهند. دیدگاههای فلسفی خود کواین را می‌توان به یک اعتبار پاسخهایی به شمار آورد که او به نکاتی عرضه کرده بود که در اندیشه‌های کارنپ یافته بود. نکته جالب آنکه، هر چند کواین در همه عمر کوشیده بود منتقدانه با آموزه‌های کارنپ برخورد کند و از آنها فراتر رود، در آخرین دهه عمر، نوعی بازگشت به اندیشه‌های استاد و صحنه گذاردن بر رهیافتهای کارنپ در آراء او به چشم می‌خورد.

بی صبری بوده است و از آنجا که با خواندن قطعه‌ای شعر عمیقاً تحت تاثیر قرار می‌گرفته و به هیجان می‌آمده، بسیار کم به قرائت شعر می‌پرداخته است. او در خارج از قلمرو تاملات فلسفی به شنیدن موسیق جاز، آهنگهای فولکلور مکزیک و نواختن پیانو علاقه‌مند بود و در برخی از گروههای جاز بانجو می‌نواخت.

پر مضمون، دیدگاههای عمیق خود را تحریر می‌کرد و روشنی بیان و دوری از ابهامات کلامی و بافندگی‌های بیانی را بخش مهمی از صداقت روشنفکرانه و رسالت اخلاقی خویش تلقی می‌کرد.

کواین درباره خود می‌گفت که در زندگی با نظم و انضباط و نیز صرفه‌جویانه و مقتصدانه زیست کرده و غالباً تنها احساس نفسانیش



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پروفسور دیوید لوئیس - ۲۰۰۱-۱۹۴۱

این روزها باب بحث از مفاهیم دشواریابی بی نظیر «عوالم ممکن Possible worlds» حتی تا حد فیلمهای سینمایی عامه پسند و مقالات نشریات مورد توجه عموم نیز کشیده شده است. اما کاربردهای علمی و فلسفی این مفهوم، دانشی به مراتب بیش از آنچه که برای متوسط آحاد جامعه قابل دسترس است طلب می‌کند. در حوزه بحثهای فیزیکی، مفهوم عوالم ممکن به تفصیل در برخی از تفسیرهایی که برای مکانیک کوانتومی عرضه شده مورد مذاقه قرار می‌گیرد. اما در حوزه فلسفه، این مفهوم از رهگذر رهیافتی رواج پیدا کرد که دیوید لوئیس David Lewis استاد دانشگاه پرینستون که در ۶۰ سالگی و به واسطه ناراحتیهای ناشی از دیابت دیده بر حیات فرو بست، مطرح ساخته بود.

یکی از مهمترین آراء فلسفی دیوید لوئیس نظریه «رئالیسم در حوزه منطق موجهات modal realism» بود که از این نظر دفاع می‌کند عوالم ممکن صرفاً مفهومی برای توضیح مفاهیم دیگر نظیر امکان و ضرورت نیست، بلکه این عوالم درست به همان اندازه عالم بالفعل، از واقعیت برخوردارند.

لوئیس همچنین شماری از نظریه‌های بدیع

در باب موضوعاتی مانند ماهیت قوانین علمی، مفهوم شانس، احتمالات، علیت، اینهانی ذهن و بدن و نظریه‌های کارکردی (فونکسیونالیستی) در حوزه فلسفه ذهن، اعتبارات زبانی و نظایر ارائه کرد. این آراء متنوع در قلمروهای مختلف فلسفه، بر رویهم کل یکپارچه و وحدت یافته و در عین حال بدیعی را بوجود می‌آورند.

دیوید لوئیس در شهر اوپرلین Oberlin در ایالت اوهایو دیده به جهان گشود. لیسانس خود را در رشته شیمی از سوارثور کالج Swarthmore College در پنسیلوانیا دریافت کرد و سپس به انگلستان سفر کرد و برای یک نیمسال تحصیلی در دانشگاه آکسفورد ثبت نام کرد. در این ایام او در درسهای گیلبرت رایل، فیلسوف سرشناس انگلیسی شرکت می‌جست. رایل در کتاب جنجال برانگیز خود، مفهوم ذهن The Concept of Mind منکر وجود مستقل ذهن شده بود و مدعی بود که می‌توان ذهن را به امور مادی تحویل کرد. لوئیس چنان تحت تاثیر این آراء قرار گرفت که در بازگشت به آمریکا تغییر رشته داد و برای دوره فوق لیسانس در دانشکده فلسفه ثبت نام کرد. او فوق لیسانس خود را در سال ۱۹۶۴ به پایان برد و سپس به هاروارد نقل مکان کرد تا تحت راهنمایی کواپن به تکمیل رساله دکتری خود

بپردازد.

در دورانی که لوئیس سرگرم کار بر روی رساله خود بود، جی جی سی اسمارت فیلسوف سرشناس استرالیایی در اواسط دهه ۱۹۶۰ به هاروارد آمد و یک نیمسال در دانشکده فلسفه این دانشگاه به تدریس در زمینه فلسفه ذهن پرداخت. لوئیس در کلاس درس اسمارت حاضر شد و بعدها اسمارت درباره او گفت، نمی‌دانم آیا من به او چیز یاد می‌دادم یا او به من نکته آموزشی می‌کرد. لوئیس در این ایام دلمشغول دفاعی فونکسیونالیستی از نظریه اینهمانی ذهن و بدن بود که جایگزین نظریه رفتارگرایانه رایبل در زمینه فلسفه ذهن به شمار می‌آمد. او در سال ۱۹۶۶ مقاله مهمی تحت عنوان «استدلالی له نظریه اینهمانی» منتشر ساخت که به نوعی بسط و تکمیل دیدگاههای اسمارت به شمار می‌آمد.

لوئیس در پاسخ به فیلسوفان ثنوی مشرب که به جدایی ذهن و بدن و استقلال جوهری آنها باور دارند و تجربه‌های درونی و شخصی را شاهدهی بر وجود امور غیر مادی (غیر فیزیکی) به شمار می‌آورند که مستقیماً در زنجیره علتها و معلولهای مادی وارد نمی‌شوند، مدعی شد که می‌باید به این تجربه‌ها به عنوان نتایج برخی از محرکها نظر کرد و این تجربه‌ها به

صورت علت برخی از رفتارها عمل می‌کنند. به عنوان مثال، درد هر آن چیزی است که به نحو علی یک درونداد (ورودی input) حسی (نظیر آنکه چشمهای کسی را از حدقه در آورند) به یک برونداد (خروجی output) رفتاری (نظیر فریاد کشیدن) و دیگر حالات ذهنی (مانند اشتیاق شدید برای خلاص شدن از درد) مرتبط می‌سازد. علوم عصبشناسانه neural sciences نهایتاً نشان خواهند داد که این امر علی (هر چه که می‌خواهد باشد) یک حالت خاص در مغز است.

لوئیس در مقاله‌ای تحت عنوان «همانند شدگیهای روانی - فیزیکی و نظری Psychophysical and Theoretical Identifications» که به سال ۱۹۷۲ منتشر ساخت، در تقویت نظر پیشین خود، مثال کارآگاهی را ذکر کرد که از جزییات نقشی که هر یک از تهبکاران در انجام یک جرم معین بر عهده داشته‌اند اطلاع دارد لکن از هویت آنان مطلع نیست. به اعتقاد لوئیس، این کارآگاه قادر خواهد بود به تدریج و در نهایت موفق به شناسایی مجرمان شود.

لوئیس در سال ۱۹۶۶، یکسال پیش از تکمیل رساله دکتری خود، عصاره آن را در کتابی با عنوان مطالعه‌ای فلسفی درباره مفهوم

امیر اعـستباری Convention: A Philosophical Study به چاپ رساند که تحولی اساسی را در حوزه فلسفه زبان سبب شد. وی در همان سال به سمت استادیاری فلسفه در دانشگاه کالیفرنیا واقع در لوس آنجلس منصوب شد و در سال ۱۹۷۰ نیز به دانشیاری فلسفه در دانشگاه پرینستون برگزیده شد و سه سال بعد به مقام استادی تام full professor ارتقا یافت.

در کتاب شرطی‌هایی خلاف واقع در سال ۱۹۷۳ منتشر شد، و نیز بسیاری از مقالاتی که پیش و پس از انتشار این کتاب به چاپ رسید، لوئیس به تدقیق نظریه بحث انگیز خود درباره رئالیسم در حوزه منطق موجبات ادامه داد و بالاخره جامعترین بیان آن را در کتاب در باب کثرت عوالم On The Plurality of Worlds که در سال ۱۹۸۶ نشر یافت عرضه کرد.

فیلسوفان از زمان لایب نیتس در قرن هفدهم که نخستین صورتبندی از این مفهوم را ارائه داد به اینسو، فیلسوفان از مفهوم عوالم ممکن صرفاً به عنوان یک ابزار مفهومی که برای توضیح مفاهیم ضرورت و امکان به کار می‌آید بهره می‌گرفتند. بر اساس تعریف این فلاسفه هر آنچه که بتوان به نحو سازگار و متلائم

تصور کرد، به یک عالم ممکن تعلق دارد، یعنی صدق آن امری امکانی است. اما هر آنچه که در همه عوالم ممکن صادق باشد، امری ضرورتاً صادق است.

لوئیس مدعی شد که عوالم ممکن مفاهیم نیستند بلکه واقعیاتی بیرونی هستند که از وجودی همانند عالم موجود برخوردارند و با آن تفاوتی ندارند جز اینکه در جزئیات آنچه که در آنها روی می‌دهد با این عالم موجود متفاوتند. لوئیس مدعی شد: «ساکنان این قبیل عوالم، ممکن است به گونه‌ای صادق عوالم خود را «واقعی» بنامند به این شرط که مقصودشان از «واقعی» همان چیزی باشد که ما مراد می‌کنیم. درست همانگونه که این ساکنان می‌توانند زمان خود را «حال» بنامند، اگر مقصودشان از «حال» همان چیزی باشد که ما مراد می‌کنیم، هر چه باشد، «زمان حال ما تنها یک زمان در میان شمار بسیاری از زمانهاست.» «واقعی» نظیر «من» یا «اکنون» است؛ آنچه که این واژه بدان ارجاع می‌کند بستگی بدان دارد که چه کسی آن را بیان می‌کند و در کدام عالم این بیان ایراد می‌شود.

نظر لوئیس در مورد شرطی‌های خلاف واقع یعنی اموری که می‌توانستند واقع شوند اما واقع نشده‌اند، نظیر «اگر حسن زنگ خطر را به صدا

احتمالات، و ماهیت قضایا، به یک حوزه پژوهشی پرتکاپو بدل شد و پای رئالیسم مربوط به منطقی موجهات به قلمروهایی مانند معنا شناسی، زبان شناسی و نظریه بازیها (gams theory) باز شد.

هر چند لوئیس در مقدمه مجلد دوم مقالات فلسفی *philosophical papers* که به سال ۱۹۸۶ به چاپ رسید متذکر شد که در مقام یک فیلسوف تحلیلی به روش حل جزء به جزء مسائل توجه دارد، اما مجموعه اندیشه وی در چارچوبی کلی جای می گیرد که او خود آن را «واقع شدن هیومی (Humean Supervenience)» می نامد. بر طبق این دیدگاه عالم یک موزائیک عظیم از امور واقع جزئی و کوچک است که در هر آن، آنچه که ما می توانیم به نحو صادق درباره آن بر زبان آوریم بستگی به الگوهای دارد که این اجزاء به نمایش می گذارند، درست همانطور که در تصویری که از مجموعه زیادی از نقطه های ریز تشکیل شده، این نقطه ها و نحوه جایگیری آنها هستند که تصویر نهایی را مشخص می سازند.

آنچه که در یک نقطه رخ می دهد، به نحو منطقی به آنچه در نقاط دیگر واقع می شود ارتباطی ندارد، اما کلیت آنچه که واقع می شود، همه چیزهای دیگر را مشخص می سازد.

در نیاورده بود، حسین کشته می شد» این بود که چنین شرطی خلاف واقعی صادق است اگر عالم ممکن باشد که در آن حسن زنگ خطر را به صدا در نیاورده باشد و حسین کشته شده باشد، و این عالم ممکن به عالم واقعی خود ما شبیه تر است تا عالم ممکنی که در آن حسن زنگ خطر را به صدا در نیاورده باشد و حسین کشته نشده باشد. البته کسی که کشته شده، تنها یک بدیل یا قائم مقام کسی است که در عالم واقعی حضور دارد، ولو آنکه هر دو در عوالم خویش نقشهای مشابه ایفا کنند. و البته میان عوالم ممکن و عالم واقعی ما هیچ نوع ارتباط مکانی، زمانی، و یا علی برقرار نیست.

دعوی واقعی بودن عوالم ممکن به معنای اخذ نتایج متافیزیکی از منطق است و زمانی که لوئیس در این خصوص سخن می گفت معمولاً مخاطبان با نوعی ناباوری و شک به او خیره می شدند و لوئیس به همین اعتبار و از سر طنز و مطایبه برای بخشی از کتاب در باب کثرت عوالم عنوان «خیره شدن از سر ناباوری» را برگزید. اما هر چند هیچ کس، و از جمله احیاناً خود لوئیس، واقعی بودن این عوالم را نپذیرفت، با این حال بحثها و تدقیقات در خصوص کاربرد این مفهوم برای تحلیل مفاهیم مشکل نمون دیگری مانند علیت، کلیات، خاصه ها،

«روح اندرون ماشین» بود به ارمغان آورده بود. رایسل این عبارت را برای طعنه زدن به فیلسوفان ثنوی مسلک که قائل به دوگانگی ذهن و بدن بودند به کار می‌برد.

دیوید لوئیس همچون دیوید هیوم در تلاش بود تا تصویر علمی (و بنابراین عینی) از عالم را با تصویر آن، آنگونه که در نظر هر فرد ظاهر می‌شود آشتی دهد. آخرین مقاله‌ای که وی سرگرم تحریر آن بود به مساله اینهمانی ذهن و بدن و مساله خلود و جاودانگی ارتباط داشت و وی در صدد بود با استفاده از مفهوم عوالم ممکن راه حلی برای این مساله بیابد.

لوئیس مدعی بود که همه آراء او به سمت این دیدگاه کلی گرایش دارد، اما در عین حال اذعان داشت که یک عامل بسیار مهم، یعنی شانس و تصادف، می‌تواند همه چیز را بکلی در هم بریزد. مساله نقش شانس و تصادف از جمله مسائلی بود که او در سالهای آخر زندگی برای درک بهتر آن در تلاش بود.

دیوید لوئیس هر چند قادر بود اندیشه‌های غیر متعارف خود را با بیانی شیوا بازگو کند اما چندان به حضور در مجامع علاقه‌ای نداشت. این خصلت، به همراه ریش بلند دو شقه‌اش که به او ظاهری خاص بخشیده بود، برایش لقب «ماشین اندرون روح Machine in the Ghost» را که معکوس عبارت مشهور رایسل

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پروفسور الیزابت آنسکومب ۲۰۰۱-۱۹۱۹

خاتم پروفسور گرتروید مری الیزابت آنسکومب Gertrude Elizabeth Mary Anscombe که در پنجم ژانویه ۲۰۰۱ در سن ۸۱ سالگی بدرود حیات گفت از فیلسوفان سرشناس در حوزه فلسفه زبان متعارف در سنت فلسفه تحلیلی و از شاگردان بنام ویتگنشتاین متاخر بود که مسوولیت نشر آثار فلسفی استاد وینی خویش را نیز بر عهده داشت.

پروفسور آنسکومب نخستین بار در سال ۱۹۴۸ با قرائت مقاله‌ای در باشگاه فلسفی سقراطیان در دانشگاه آکسفورد نظرها را به سوی خود متوجه ساخت. در این مقاله آنسکومب کتاب تازه تالیف سی اس لویس C S Lewis نویسنده سرشناس انگلیسی تحت عنوان معجزات را مورد نقد قرار داد و از رهیافت لویس به دین بشدت انتقاد کرد. این نقد چنان تاثیری بر لویس باقی گذارد که او تا پایان عمر دیگر به دفاع مستقیم از دین اقدام نورزید و به بازگویی اندیشه‌های دینی خود، صرفاً در قالب رمان و داستان بسنده کرد.

هشت سال بعد در ۱۹۵۶ و در جریان اعطای درجه دکترای افتخاری به پرزیدنت ترومن، خاتم آنسکومب در مقاله‌ای با عنوان طنزآلود «مدرک آقای ترومن» از اقدام

دانشگاه آکسفورد انتقاد کرد و یادآور شد که ترومن مسوول مرگ هزاران نفر در جریان بمباران اتمی شهرهای هیروشیما و ناگازاکی است و از بین بردن انسانهای بیگناه، حتی اگر برای پایان دادن به جنگ ضروری بوده باشد، قتل نفس به شمار می‌آید. در عین حال نباید فراموش کرد که نمی‌توان به بهانه دستیابی به نتایج مطلوب به ارتکاب اعمال غیر اخلاقی مبادرت ورزید.

آنسکومب در سال ۱۹۵۳، دو سال پس از مرگ ویتگنشتاین، کتاب پژوهشهای فلسفی او را به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر کرد و آنگاه در سال ۱۹۵۹ کتابی را با عنوان درآمدی بر رساله منطقی - فلسفی ویتگنشتاین به چاپ رساند که نوعی تفسیر نقادانه بر آراء ویتگنشتاین متقدم به شمار می‌آمد.

فیلسوف انگلیسی در دوران نوجوانی به مذهب کاتولیک گروید و تا پایان عمر بر ایمان مسیحی خویش استوار باقی ماند. او در سال ۱۹۳۹ به همراه یکی از دوستانش رساله‌ای را منتشر ساخت با عنوان «بررسی عادلانه بودن جنگ اخیر [یعنی دومین جنگ جهانی]». استدلال دو نویسنده رساله آن بود که هر چند انگلستان یقیناً در حال جنگ علیه آلمان غیر عادلانه است، اما در همان حال نمی‌توان گفت

که جنگ این کشور یک هدف عادلانه است. آنسکومب در فاصله سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۷۰ در کالج سامرویل در دانشگاه آکسفورد به تدریس پرداخت و در این سالها هفته‌ای یکبار تا زمانی که ویتگنشتاین زنده بود برای استفاده از محضر او به کمبریج می‌رفت. او در سال ۱۹۵۷ کتاب نیت Intention را به چاپ رساند که در آن معنای افعال و کنشهایی که با آگاهی و از روی التفات و نیت صورت می‌گرفت، با توجه به تاثیرات آنها بر روی مفاهیم مورد استفاده در علم اخلاق مورد تحلیل قرار گرفته بود. این کتاب که در حوزه فلسفه ذهن کتابی پیشاهنگ به شمار می‌آمد، زمینه ساز ظهور رشته تازه‌ای شد با عنوان «فلسفه عمل». دانلد دیویدسون فیلسوف تحلیلی سرشناس معاصر و شاگرد برجسته کواین، از این کتاب به عنوان بهترین تالیف در زمینه «فلسفه عمل» از زمان ارسطو به اینسو یاد کرد. ویتگنشتاین در آموزه‌های دوران متاخر خود چنین تعلیم داده بود که مسائل فلسفی زمانی ظهور می‌کنند که «زبان به مرخصی می‌رود» و تاکید کرده بود که فلسفه می‌باید وظیفه درمانگری و مداوا از ابهامات و بدفهمی‌هایی را به انجام رساند که به واسطه کاربرد نادرست زبان حاصل می‌شود.

آنسکومب به شیوه‌ای مشابه، اما منظم‌تر از استاد کوشید تا از فلسفه به عنوان ابزاری برای مداوا و درمان بدفهمیها استفاده به عمل آورد. او در کتاب نیت از شیوه‌ای که فلاسفه از زمان دکارت بسعد برای توصیف معرفت، حتی معرفت شخص از اعمال و افعال خود، در پیش گرفته بودند انتقاد کرد و یادآور شد از نظر این فلاسفه معرفت شخص از افعال خود «نوعی رویت خطا ناپذیر»، گمانزانه و منفعلانه است. آنسکومب معتقد بود که ما از نیات بی‌آنکه نیاز به مشاهده آنها داشته باشیم آگاه هستیم، و میان آنکه عملی را مشاهده می‌کند و آنکه انجام عملی را نیت می‌کند و آن را به انجام می‌رساند، تفاوتی وجود دارد که او از آن با اصطلاح «جهت انطباق [عمل بر اندیشه]» یاد می‌کرد.

مثال مشهوری که آنسکومب در این زمینه ارائه داده راجع است به محتوای یک سبد مواد خوراکی که یک خانم خانه‌دار آن را بر مبنای فهرستی از آنچه قصد خریدش را داشته پر کرده، و کارآگاهی بر مبنای آنچه درون آن بوده، فهرستی را فراهم آورده است. اگر خریدار بین آنچه که در فهرست خود دارد و آنچه در سبد موجود است اختلافی مشاهده کند. آن را نه با تغییر فهرست (اندیشه عملی) که با تغییر آنچه که در سبد است (انجام عمل) تصحیح می‌کند.

اما اگر کارآگاه بخواهد تفاوت‌های میان آنچه که در فهرست است (اندیشه حاصل از مشاهده) و آنچه در سبب است (حاصل مشاهده فعل دیگری) تصحیح کند، می‌تواند صرفاً با تغییر فهرست چنین کاری را انجام دهد. به اعتقاد آنسکومب، اعمال و افعال ما تنها تحت نوعی توصیف دارای حیثیت التفاتی intentional خواهند بود و به این اعتبار در حالیکه تحت توصیفی نظیر «می‌خواستم کمک کنم» فعل ما ممکن است دارای حیثیت التفاتی باشد، تحت توصیفات دیگری مانند «مداخله کردم»، «بازی را متوقف کردم» دارای چنین حیثیتی نیست.

آنسکومب معتقد بود که فیلسوفان جدید بعضاً مفاهیم اخلاقی را نیز به نادرستی درک کرده‌اند. او در مقاله «فلسفه اخلاق جدید» که به سال ۱۹۵۸ تالیف کرد با استفاده از روش تحلیل گزاره‌های زبان متعارف بر این نکته انگشت گذارد که هر چند مسیحیت مفاهیم اخلاقی خود را از تورات اخذ کرده است، اما در یک جامعه مسیحی نظیر جوامع کنونی غربی مفهوم آنچه که از نظر اخلاقی درست یا نادرست است، مترادف شده است با آنچه که حقوقی (قانونی) یا غیر حقوقی است. مفاهیمی مانند «تکلیف اخلاقی»، «وظیفه اخلاقی»، «امر

خلاف اخلاق» و نظایر آن، از معنای دینی خود در سنت یهودی-مسیحی تهی شده‌اند. زیرا واژه «باید» در قاموس اخلاقی انسان مدرن، به معنای امری که خدا بدان فرمان داده نیست.

آنسکومب آن دسته از فلاسفه اخلاق را که به عوض نظام اخلاقی که در گذشته رواج داشت، از رهیافت موسوم به نتیجه‌گرایی consequentialism دفاع می‌کنند و معتقدند ارزش افعال اخلاقی در گرو نتایجی است که از آنها حاصل می‌شود، مورد انتقاد قرار داد و مدعی شد که نتایج خطرناکی می‌تواند بر این نوع رهیافت اخلاقی مترتب شود از جمله آنکه سر بیگناهان بر دار رود. آنسکومب همچنین به انتقاد از رهیافت حقوقی به مسائل اخلاقی پرداخت و تاکید کرد که در زمانه جدید نمی‌توان بدون انجام پژوهشهای جدی در حوزه فلسفه ذهن و تحقیق در قلمرو اموری نظیر «افعال و کنشها»، «قصدها و نیتها» و «خوشی و لذت»، در معنای غیر- اخلاقی این مفاهیم، به تاسیس یک نظام اخلاقی کارآمد توفیق یافت. آنسکومب معتقد بود در تاسیس یک نظام اخلاقی مناسب برای زمانه جدید، فیلسوفان اخلاق می‌باید مفهومی نظیر تکلیف اخلاقی را در معنای قدیمی آن کنار بگذارند و در عوض

همانند ارسطو به مسأله فضیلت توجه کنند.

حاضر جوایی و زبان تند و تیز خانم آنسکومب نیز شهرت خاصی را برای وی به ارمغان آورده بود. مشهور است روزی ای جی ایر فیلسوف تحلیلی سرشناسی را که در معرفی پوزیتیویسم منطقی به جهان انگلیسی زبان نقش عمده‌ای بازی کرده بود مخاطب قرار داده و گفت: «اگر تو اینقدر تند سخن نمی‌گفتی، مردم ترا باهوش نمی‌پنداشتند.» ایر نیز که در حاضر جوایی زبانزد بود بلافاصله پاسخ داد: «اگر تو اینقدر با تانی سخن نمی‌گفتی، مردم ترا عمیق نمی‌پنداشتند.»

آنسکومب در سال ۱۹۶۷ به عضویت بریتیش آکادمی برگزیده شد و سه سال بعد به مقام استادی در دانشگاه کمبریج برگزیده شد و به این مناسبت رساله‌ای را در باب تعیین و علیت قرائت کرد. آنسکومب در ۱۹۸۶ و پس

از بازنشستگی از کرسی استادی در کمبریج، به مقام استادی کرسی اخلاق در دانشگاه لیختن اشتاین انتخاب شد و در ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸ نیز ریاست انجمن فلسفه ارسطوئیان را بر عهده گرفت.

آنسکومب در سال ۱۹۴۱ با یکی از فیلسوفان تحلیلی همکار خود، پیتر گیچ Peter Geach، که در زمره پیروان سنت فلسفی ویتگنشتاین متاخر به شمار می‌آمد و بعدها به مقام استادی منطق در دانشگاه لیدز رسید، ازدواج کرد که سه فرزند پسر و چهار دختر ثمره این ازدواج است.

مجموعه مقالات فلسفی پروفیسور آنسکومب در سال ۱۹۸۱ در سه مجلد، حاوی مقالاتی در حوزه معرفت‌شناسی، متافیزیک، و فلسفه دین، در سال ۱۹۸۱ به چاپ رسید.

پروژه‌های علمی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی